

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National Characters

شخصیت های ملی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

نقش محمدشاه خان لغمانی در قیام کابل (۱۸۴۱)

یکی از شخصیت های بزرگ و نامدار و بارسوخ ملی در دوران جنگ اول افغان و انگلیس، محمدشاه خان غلجائی، منسوب به شاخه بابکر خیل، باشنده بدیع آباد لغمان است. محمدشاه خان از زمره مبارزان پرشور ملی و دشمن جدی انگلیسها بود. او از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی وزیر اکبرخان بود و وزیر موصوف به حدی به او احترام و حرمت می گذاشت که هیچ رازی را از او پنهان نمی کرد، حتی نامه خصوصی پدر خود، امیر دوست محمدخان که او را به عقب نشینی توصیه کرده بود، نیز با این دوست یک دل و صادق خویش در میان گذاشت و رأی و نظر او را در این باره خواستار شد و بر طبق گفته و مشوره او عمل کرد.

محمدشاه خان بنابر اکبرنامه، اولین کسی است که به دستور جرگه سران کابل، با اقوام خود همراه با عبدالعزیزخان جبار خیل در گندمک و جگده لگ و تیزین راه موصلاتی کابل- جلال آباد را مسدود ساخت و قشون انگلیس را بدان سو کشید و مورد ضربات شدید قرار داد. (۱)

محمدشاه خان بابکر خیل بعد از ورود سردار اکبرخان با قوایش به مبارزین کابل پیوست و پهلو به پهلو سردار اکبر خان و سردار سلطان احمدخان برضد انگلیسها به مبارزاتش ادامه داد. او نه تنها مذاکرات با انگلیسها و در کشتن مکانات و به اسارت گرفتن همراهانش سهم عملی و موثر داشت، بلکه در بدرقه قشون شکست خورده انگلیس از کابل تا جلال آباد، و در جنگ های جلال آباد برضد انگلیس و جنرال سیل، در دره های خیبر در برخورد با جنرال پالک و در نگهداشت و اعاشه اسرای انگلیسی در قلعه بدیع آباد لغمان و بازگرداندن آنان به کابل، در مراجعت و بازگرداندن امیر دوست محمدخان از هند به کشور نیز نقش خیلی فعال بازی کرده است. (۲)

محمدشاه خان بابکر خیل همان مرد با نفوذی است که بر اثر میانجی گری وی، مصالحه میان سردار اکبرخان و نایب امین الله خان و فتح جنگ پسر شاه شجاع را به شایستگی انجام و چنین فیصله کرد که: فتح جنگ پادشاه باشد و سردار اکبرخان وزیر او و برای رفع کدورت و همبستگی بیشتر طرفین، دختر نایب امین الله خان به عقد نکاح سردار اکبرخان در آورده شود. بدین گونه آتش جنگ را که برای ماه های اپریل، می و جون ۱۸۴۲ میان سران مجاهدین در کابل شعله ور بود خاموش کرد و از این تاریخ به بعد سردار اکبر خان به وزیر محمد اکبرخان شهرت یافت. (۳)

رشادتها، شطارتها و هوشیاری محمدشاه خان بابکر خیل را باید در پیوند با کارنامه های وزیر اکبرخان و سردار سلطان احمدخان مطالعه و بررسی کرد. این سه شخصیت ملی مانند یک روح در سه تن بودند. سردار اکبرخان هیچکاری را بدون مشورت با محمدشاه خان انجام نمی داد و بنا برین هر پیروزی ای که سردار اکبرخان در میدان سیاست نصیب شده است، محصول مشورت و تبادل نظر و افکار هر سه نفر بوده است. محمدشاه خان بابکر خیل، در روز مذاکره با وزیر مختار انگلیس در کابل، یکی از سه نفر سران ملی بود که با مکاتبات رو در رو نشستند و باز هم اولین کسی بود که به سردار اکبرخان به پشتو گفت: "وخت تیریگی، زر شه خبره تمامه کره!" (وخت میگذرد، زودباش سخن را تمام کن!) برای اینکه از سهم او در مبارز و برخورد با انگلیس با خبر شویم، چند روایت از قول مورخین و نویسندگان خارجی را در اینجا نقل می کنیم تا به حقیقت موضوع بیشتر و بهتر ایقان حاصل آید.

سهام محمدشاه خان در مذاکرات با مکناتن:

شهزاده علیقلی بن فتح علیشاه قاجار، از قول یکی از شاهدان عینی جلسه سران ملی یعنی سردار سلطان احمدخان مینویسد: "بعد از آنکه وزیر محمداکبرخان رقعہ نایب امین الله خان را پیش وزیرمختار فرستاد، به جهت مشورت این کار با سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان اجلاس نمود. [غبار/۵۵۷/ میگوید که مکتوب نایب امین الله خان در تاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان به مکناتن رسانده شد، پس اگر سلطان احمدخان حامل مکتوب بوده باشد، باید پیش از فرستادن مکتوب این سه یار باهم مشورت کرده باشند بعد از فرستادن نامه] **محمدشاه خان** از ایشان سوال کرد که خیال شما در ملاقات فردا چیست؟ آنها گفتند که مصلحت چنان است که هنگام ملاقات، وزیرمختار را دستگیر نموده مغلولاً بشهر آورده آنقدر نگاهداریم تا امیردوست محمدخان و سایر اعیال ما را تسلیم کنند، آن وقت او را رها سازیم. محمدشاه خان گفت: میترسم این کار چنان که باید از پیش نرود و نزدیک به صد نفر از کسان شما که در دست آنها (انگلیسها) گرفتارند تمامی مقتول شوند، این مایه ملامت مردم برخام کاری ماشود. وزیر محمداکبرخان گفت: بالفرض چنان که شما گفتید این مرحله وقوع یابد، کشته شدن صد نفر و ملامت [کردن] مردم بر این عمل اولی و انساب است از پایمال شدن اسلام. چون این سخن گفته شد، هر سه متفق الکلمه از جای برخاستند و کمر همت بر میان بستند." (۴)

موهن لال، جاسوس انگلیس که هر حرکت و هر جلسه سران ملی را زیر نظر داشت و توسط اجنت های خود از هر اقدام شان با خبر میشد، اسرار جلسه خصوصی این سه دوست جانی جانی را به وسیله مستخدمین سرداران کشف و فوراً خطر جلسه روز ۲۳ دسمبر را به مکناتن گزارش داد، او مینویسد: "میرزا خداداد، سکرتر سلطانجان و محمدصادق خان که اخیر الذکر در اطاقی حاضر بود که آنجا محمداکبرخان با محمدشاه خان در باره مقدمات این دسیسه خونین مشورت میکرد، هر دو نفر مذکور در باره این دسیسه مخفیانه بمن اطلاع دادند. میرزا خداداد بمن گفت که اکبرخان پلان عمیقی سنجیده تا نماینده اعلی مکناتن را بدام اندازد و اگر اکبرخان موفق شود که مکناتن را زنده به شهر بیاورد، او را مجبور خواهد ساخت تمام سلاح، خزانه و دیگر ذخایر سپاه انگلیس را به سران افغان بسپارد. آنگاه مکناتن را توسط زهر یا همان تفنگچه ای خواهد کشت که خود مکناتن شب قبل به او اهدا کرده است. میرزا خداداد این مطالب را برای من ساعت ده بجہ روز ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ گفت و من قربانعلی را با یک یاد داشت [نزد] مکناتن فرستادم و هر آنچه میرزا خداداد به من گفته بود در آن یاد داشت نوشتم. به هنگام رسیدن قربانعلی مکناتن در باره معاهده اکبرخان با مستوفی (عبدالرزاق خان) صحبت میکرد و خود را آماده میساخت تا به طرف ملاقات و کنفرانس مرگبار با اکبرخان روان شود، در همین وقت قاصد من پیام را برایش رسانید و هم به گوش او آهسته گفت: دسیسه ای به مقابل او گسترده شده است. رنگ قیافه سرویلیام مکناتن بعد از گرفتن این پیام چنان تغییر کرد که گویی مضطرب شده باشد. اما در حال حاضر او چاره دیگر نداشت مگر اینکه به منظور حفظ نام و حیثیت کشور و حکومتش هر نوع خطرا قبول کند. مکناتن از افسران سپاه خود تقاضا کرد دو کندک (به قول لارنس دو غند) سپاه را بیرون قشله در حال آماده باش قرار دهند تا اگر محمداکبرخان در قرارداد خود صادق و متعهد باشد، آنگاه مکناتن از این دو کندک برای حمله بالای مواضع امین الله خان لوگری کار خواهد گرفت، ولی اگر اکبرخان صادق نباشد، در آنصورت این دو کندک برای حفاظت شخص او موقوف دفاعی خواهند گرفت... تورن لارنس و تورن میکنزی و تورن تریوربه مکناتن از خطر یک درپیش روی داشت اخطار دادند، ولی مکناتن جواب داد: **یقیناً خطرناک است، اما اگر این پلان موفق شود به قبول همه خطرات می ارزد. به هر حال من صد بار مرگ را می پذیرم، اما نه تکرار واقعات شش هفته گذشته را.** دسیسه در پیش است، مرا برای آن تنها بگذارید و برای معامله با آن به من اعتماد کنید." (۵)



مکناتن، وزیرمختار انگلیس در کابل (اگست ۱۸۳۹ - ۱۸۴۱) که در ۲۳ دسمبر توسط وزیر اکبرخان به قتل رسید. تصویر

موهن لال، با وجودیکه به درستی از صورت قتل مکناتن اطلاع دارد، مگر برای خوشنودی اولیای امور انگلیس گزارش قتل مکناتن را طوری روایت میکند تا نفرت و خشم با داران انگلیسی خود را نسبت به افغانها برانگیزد و بنابراین مینویسد: "وقتی نماینده اعلی مکناتن با اکبرخان غدار به مذاکره نشسته بود، اکبرخان و سلطان جان دفتاً مکناتن را دستگیر کردند و میخواستند او را به پشت اسب سوار کنند، اما هنگامی که مکناتن از سوار شدن به پشت اسب امتناع ورزید، او را پایان کش کردند و محمداکبرخان توسط همان تفنگچه پر از کارتوس که قبلاً مکناتن به او اهدا کرده بود،

بالای او فیرکرد و او را کشت. محمدشاه خان غلزائی و برادرش دوست محمدخان، حیات همراهان مکناتن، تورن لارنس و تورن میکیزی، را نجات دادند و آنها را بالای اسپهای خود شان به قلعه محمودخان بیات بردند. تورن تریوررا ملا مومن به خاطر گرفتن انتقام کشت، زیرا تورن مذکور قبلاً ملا مومن و یک عده سران دیگر را به هنگام انتخاب افراد برای سپاه شدیداً توهین کرده بود. (۶)

گزارش شهزاده علیقلی:

قبلاً به مشورت سردار محمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان در مورد دستگیری مکناتن اشاره شد و اکنون به بقیه گزارش شهزاده علیقلی می پردازیم که میگوید: "هرسه متفق الکلمه از جای برخاستند و کمر همت بر میان بستند و با دویست سوار نزدیک به چهاونی رفتند. وزیرمختار نیز بیرون آمد. اول سلطان احمدخان مرکب پیش تاخته وزیرمختار را اطمینان داد که کار در کمال پختگی ساخته شده و چون وزیرمختار با وزیرمحمداکبرخان نزدیک شد [سلام کرد و دست داد] وزیرمختار اسپ را که قیمتش سه هزار روپیه بود و به جهت وزیراکبرخان هدیه آورده بود او را مخاطب داشت که این مرکب راهوار را به جهت سردار به رسم پیشکش آورده ام. محمداکبرخان اظهار [تشکر] نموده او را از چهاونی به صحبت دور می کرد. هرچه وزیرمختار می گفت همین مکان مناسب نشستن و سخن گفتن است، محمداکبرخان برف و تری زمین را عذر می آورد تا مکان خشکی را که قریب به دویست قدم از چهاونی دورتر بود پسندیده پتوئی گسترده بر روی آن نشستند.

از طرف انگلیسان، وزیرمختار و تریور و مکنجی (میکیزی) نشسته و لارنس بالای سر وزیرمختار با طپانچه ایستاده و چهار نفر سرباز با تفنگ چقماق کشیده اسپهای ایشان را نگاه داشته و دو نفر سوار قدری فاصله به آنها ایستاده و ۱۶ نفر سوار دیگر به قدر بیست قدم دورتر ایستاده، از طرف افغانه وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان نشسته و دوست محمدخان و خدابخش خان (برادران محمدشاه خان) و غلام محی الدین خان غلجائی ایستاده و چند نفر تفنگدار پیاده اسپهای سرداران را نگهداشته بودند. وزیرمختار با وزیرمحمداکبرخان مشغول سوال و جواب شده، هریک از دیگری صدق عهد خود را سوال مینمودند. [گفتگوها] قریب ربع ساعت به طول انجامید. ناگاه محمدشاه خان به زبان افغانی به محمداکبرخان گفت: "وقت تنگ است، زمان درنگ نیست باید دست بکار شد." [ترجمه پشتواین جمله چنین است: "وخت تیریگی، زر شه خبره تمامه کره!] و فی الفور محمدشاه خان از جای جسته دستی به زیرنخ وزیرمختار زده به زبان افغانی گفت: "اینجا جای گفتگو نیست، حرفها در شهر تمام می شود." (دلته دخبرو خای نه دی، خبری په شاری سره کوو.)

محمدشاه خان از خوف اینکه مبادا لارنس با طپانچه به وزیرمحمداکبرخان آسیبی برساند، برجست و او را گرفت. آنها باهم در آویختند. محمدشاه خان هر چند تلاش کرد که طپانچه او را بریابد میسر نشد تا اینکه محمدشاه خان سیلاوه افغانی را برپهلوی او گذاشت. لارنس فریاد کرد که بس است. محمدشاه خان گفت: پس روانه شو، همانطور که سیلاوه برپهلوی او بود از پیش راند. دوست محمدخان با تریور و غلام محی الدین خان با مکنجی (میکیزی) در آویخته هر دو حریف خود را از پیش رانده و پیادگان افغان چهار نفر سرباز انگلیس را هدف گلوله ساخته اسپهای آنها را گرفته برگشتند.

وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان هر دو با وزیرمختار دچار شدند، چون [مکناتن] بسیار عظیم الجثه و با قوت بود محاربه به طول انجامید. ناگاه آن شانزده سوار انگلیس به یکبار رو به پیادگان افغان و این دوسر دار شلیک کرده و دو نفر از پیاده گان را مقتول ساخته و یک گلوله به پشت وزیرمحمداکبرخان خورد، اما آفتی نرسانید. سردار سلطان احمدخان دفع ایشان را مهم دانسته، مانند شیر شرز رو به آنها کرده یکی از پیشخدمتان وزیرمختار را هدف طپانچه ساخته با شمشیر آخته بر آنها تاخته تمامی فراری و متواری شدند. چون وزیرمختار و محمداکبرخان بایکدیگر مشغول کشتش و کوشش شدند وزیرمختار فرصت جسته حربه ای را که در میان چوب دست داشت بیرون آورده خواست برپهلوی محمداکبرخان بزند، ولی انرا به قوت از دست وی گرفته به [دور] انداخت. [در همین لحظه] سلطان احمدخان با شمشیر برهنه در رسید، وزیرمختار وحشت کرده روی به سمت او و پشت به محمداکبرخان کرد. سلطان احمدخان به زبان افغانی گفت: "زنده بردن این محال است باید کارش را ساخت." [ژوندی بیول ئی ناممکن دی، کارئی ور ختموه!] سپس وزیراکبرخان با همان طپانچه دو لوله ای که یک شب قبل با یک کالسکه وزیرمختار به جهت او از امرغان فرستاده بود بر مهره پشت او خالی کرد که از صدمه گلوله پشت به سلطان احمدخان کرده فریاد بر آورد... از عقب وی سلطان احمدخان چنان شمشیری زد که به رو در افتاد، سر وی را جدا کرده به سمت سواران خود رفتند. در بین راه دچار تریور شد که دوست محمدخان او را می برد، سلطان احمدخان با ضربت شمشیر مقتولش ساخت و آدم فرستاده ریسمان برپای مقتولین بسته به شهر در آوردند و در چارسوق بازار بیاویختند. (۷)

محمدشاه خان دوشادوش سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان پیوسته در مذاکرات بعدی با انگلیسها و اخراج آنها از کشور حضور داشت و همانا در جمله بدرقه کنندگان قشون دشمن با سردار اکبرخان همکاب بود. چه او در میان اقوام غلجائی سمت مشرقی شخصیت شناخته شده و با نفوذی بود و میتوانست هزاران جنگ جوی از مردم آنسخت را برای مقابله با قوای انگلیسی مستقر در جلال آباد بسیج کند. باری یکجا با سردار سلطان احمدخان در رأس سه هزار مبارز ننگر هاری برای مقابله با قشون جنرال پالک تا دره خیبر به پیش تاخت، ولی از آنجائی که قوای دشمن بسیار

و مجهز با توپخانه بود، افغانها در جلوگیری دشمن نتوانستند کاری از پیش ببرند به ناچار به جلال اباد برگشتند و از کابل امداد خواستند، ولی متأسفانه که در کابل سران مجاهدین به جان هم افتاده بودند و برای تثبیت موقف و موقعیت خود بروی همدیگر شمشیر کشیده می جنگیدند و کار کمک به سردار اکبرخان در جلال اباد فراموش گشته بود. محمدشاه خان مدت چهارماه اسرای انگلیسی را در قلعه خود در بدیع آباد اعاشه و ابانه نمود. در این وقت بود که مکریرگاز داخل قشله جلال اباد مکتوبی به محمدشاه خان نوشت که: **اگر اسرای انگلیسی را رها کند دوصد هزار روپیه به او پرداخته خواهد شد. محمدشاه خان در جوابش نوشت: "از نامه شما خوشم آمد، اما دوست من، شما باید بدانید که خیانت نه در دین من و نه در دین شما رواست."** (۸)

شرحی از قلعه بدیع آباد، اقامتگاه محمدشاه خان به قلم ایر:

برید من "ایر" یکی از افسران انگلیس بود که در مسیر راه کابل - جلال آباد در جنوری ۱۸۴۲ زخمی شد و در جمله اسیران انگلیس در ظل حمایت سردار اکبرخان قرار گرفت. او حوادث قیام ملی سال ۱۸۴۱ را از ۲ نوامبر ۱۸۴۱ تا ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۲ به طور مره یاد داشت کرده و این یادداشتها در همان سال در انگلستان به نشر رسیده است. آن خاطرات در سال ۲۰۰۷ از طرف آقای محمدنسیم سلیمی به زبان پشتو ترجمه و زیر نام **"په افغانستان کی دیوه بندی خاطرآت"**، به چاپ رسیده و نسخه ای از آنرا برای من ارسال کرده است که ضمن تشکر و سپاس از زحمت کشی آقای سلیمی، من برخی نکات مهم از آن یادداشتها را برای آگاهی هموطنان بازتاب می دهم. بریدمن ایر، رخدادهای روزمره را از ۶ تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ شرح داده و اعتراف کرده که از قشون شانزده و نیم هزاری انگلیس به استثنای اسرای که در حمایت سردار اکبرخان در آمده بودند، در طول راه کابل تا جلال آباد به جز یک نفر (داکتر براین) همگی از اثر حملات مجاهدین تباه شدند. وی دریاد داشتهای خود در مورد **قلعه بدیع آباد لغمان** متعلق به محمدشاه خان غلجائی اشاره کرده مینویسد:

۱۷ جنوری ۱۸۴۲:

سردار اکبرخان اراده داشت که ما را در **تورغری** برای چند روز نگهدارد، مگر از آنجائی که مردم نسبت به ما سخت اظهار نفرت میکردند، او مجبور شد که ما را از آنجا دور نماید. بنابراین ما در تحت نظر ۱۲ نفر محافظ مسلح، صبح ساعت ۱۱ بجه روز به سفر خود آغاز کردیم. اینها برای نگهداری ما جمع کرده شده بودند. گروهی از افغانان بر سر دیوارها ایستاده بودند که حرکت ما را تماشا کنند. بعضی اشیای خانواده های ماتوسط آنها غارت شد. بخش زیادی از نوکران هندوستانی ما در اینجا گذاشته شدند، زیرا گفته میشد که سردار نیت کرده که همگی ما را به قتل برساند. ما به سوی شمال شرقی در طول یک وادی حرکت میکردیم. در راه از چندین قلعه گذشتیم و فردا به ساعت ۲ صبح به **قلعه بدیع آباد** رسیدیم که ۸ میل دور تر واقع بود و یک اقامت گاه مهم محمدشاه خان غلجائی بود که برای اقامت ما خالی شده بود. این اقامتگاه از تمام جاهایی بهتر بود که تا آن وقت ما دیده بودیم.

قلعه چهار ضلع داشت که هر ضلع آن حدود ۸۰ گز دراز بود. دیوارها ۲۵ فتن بلندی داشتند و در هرکنج آن یک برج ساخته شده بود. در اطراف این قلعه خندقی عمیقی برای دفاع حفر شده بود. دروازه بزرگ آن رخ به طرف جنوب و دروازه کوچک آن رخ در شمال شرقی باز می شد که هر یکی از این دروازه ها توسط یک برج دیده بانی محافظت میشدند. در وسط قلعه یک ساختمان بزرگ چهار گوشه برای بودوباش ساخته شده بود که دیوارهای بلندی آنرا احاطه میکرد و در هر سمت آن سه اطاق ساخته شده بود که از زمین تقریباً ۸ فتن بلندی داشت. سمت بیرونی خانه بزرگ دارای یک ارسی باچوکات بزرگ چوبی بود که به پنج قسمت تقسیم میشد و هر قسمت آن یک پله پر نقش و نگار داشت که به طور دلخواه بلند و پائین میگردد. در این جا تمام سرباهای خوب و خانه های بزرگ به همین شکل ساخته شده اند که برای سپری کردن تابستان بسیار راحت بخش هستند، مگر در زمستان جلو سردی را گرفته نمیتوانند. در داخل قلعه کدام ذخیره آب وجود نداشت. در جنوب غرب قلعه به فاصله نیم کیلومتری رود کوچک جریان داشت و از دیوار قلعه در حدود صد متر یک جویچه کوچک واقع بود. عجیب است که در وادی های حاصلخیز این کشور با آنکه آب های تحت الارضی در نزدیک سطح زمین فراوان است، مگر قلعه های کمی دارای چاه های آب اند.

به طور کلی میتوان گفت که هرگاه دشمن این ماده ضروری زندگی را در بیرون بروی اهل قلعه بسته کند، بدون آنکه یک مرمی به سوی ساکنان این قلعه شلیک گردد، اهل قلعه خود به خود تسلیم میشوند. این قلعه بسیار جدید است و هنگامی که ما این کشور را اشغال کرده ایم اعمار شده است. این قلعه از محمدشاه خان غلجائی "خسر؟" محمداکبر خان است که از جمله چندتن بزرگان ملی است که هیچگاه به شاه شجاع سرطاعت خم نکرده اند. حرص سیری ناپذیر و خودخواهی از خصوصیت مهم اوست. بدبختانه بر داماد خود (منظورش سردار اکبرخان است که دوست محمدشاه خان بود نه داماد وی) بسیار تاثیر دارد. وحامی بزرگ خواستهای او است. به طور عموم این امر پذیرفته شده که او (محمدشاه خان) دست قوی در دستگیری وزیر مختار (مکنتان) داشته است، مگر مسؤولیت قتل وزیر که هنگام کش و کوب صورت گرفته به او نسبت داده نمی شود. (۹)

نظریات "ایر" در باره سردار محمد اکبرخان

ایر، در خاطرات خود مینویسد: "سردار محمد اکبرخان و پسر عموی او سلطان احمدخان که دوستان نزدیک او را سلطانجان می نامند، آنها بدین جهت ما را تا قلعه بدیع آباد همراهی کردند که وسایل آرامی ما را حتی المقدور فراهم کنند. سلطان جان، یک شخص بسیار خوش قیافه و خوش سیما و به همان تناسب ساده است. سلطانجان و

سردار اکبرخان هردو اشخاص با تمکین و مهربان اند، مگر نفر دوم (سردار اکبرخان) در رفتار خود یک انسان بسیار نجیب و هرگز از انگلیسها سوء استفاده نکرد و نام آنها را همواره با احترام یاد میکرد." (۱۰)

براستی سردار محمد اکبرخان، از زمره آن سیما های تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما است که نقش سازنده در کامیابی قیام مردم کابل بر ضد انگلیس ها بازی کرده است.

بریدمن ایر، می افزاید که "در تاریخ ۱۸ جنوری اکبرخان و سلطان جان به غرض ختم کار جلال آباد (تخلیه آن از وجود انگلیسها) به آن شهر رفتند و به پیروزی خود مطمئن بودند. سردار اکبرخان در جلال آباد خیر شده بود که ما برای مصارف خود پول نداریم، بنابراین در تاریخ ۲۴ جنوری مبلغ یک هزار روپیه برای ما فرستاد. در تاریخ ۱۹ فبروری زلزله شدیدی رخ داد که قلعه بدیع آباد رامتل کشتی از یکسو به سوی دیگر تکان می داد و برخی دیوارها و خانه ایکه لیدی سیل در آن میخوابید ویران گردید." (۱۱)

ما در قلعه بدیع آباد تا تاریخ ۱۱ اپریل زندانی باقی ماندیم. ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز ما دوباره به سفر پرداختیم. سردار اکبرخان آنسوی شیله بریک بلندی نشسته بود. ما از شیله گذشتیم و از نزدیکش عبور کردیم، او مریض معلوم میشد وقتی به او سلام کردیم با پیشانی باز جواب سلام ما را داد. به نوشته ایر، در تاریخ ۱۳ مارچ سردار از طرف نوکر خود هدف گلوله قرار گرفته بود که بازوی راست او را مجروح کرده بود. به نفر [سوء قصدکننده] از طرف شاه شجاع یک لک روپیه رشوت داده شده بود. مگر نفر مذکور مطابق رسم افغانی شکم دریده شد. (۱۲)

ایر، در جای دیگر متذکر میگردد که "مرگ شاه شجاع به انتقام سوء قصدی بود که توطئه آن علیه اکبرخان از طرف شاه شجاع چیده شده بود. برای انتقام گیری از شاه شجاع، دوست محمدخان برادر محمدشاه خان غلجی ترتیبات مرگ شاه شجاع را گرفته بود و در کابل توسط شجاع الدوله پسر محمدزمانخان عملی شد." (۱۳)

او (سردار اکبرخان) مثل مردان دلیر با صدای بلند که خصلت چنین مردانی است گرچه شکست خود را به طالع محول میکرد، مگر دلآوری عساکر انگلیس را به رهبری جنرال سیل ستود. (۱۴)

بریدمن ایر علاوه میکند که: در تاریخ ۱۲ اپریل چون یک تعداد از اسیران ما مریض بودند و توان رفتن نداشتند به محمدشاه خان عرض کردیم که ما را همینجا رها کنند، ولی او با قهر گفت: "هرکجا من میروم شما از دنبال من می آئید، اگر اسپان ما از کار افتاد شما مجبور استید با پای پیاده به دنبال من بیایید. و اگر از پا ماندید شما راکش کرده با خود می برم." (۱۵)

محمدشاه خان از همه بیشتر دشمن انگلیس ها است.

امروز صبح ۲۱ اپریل سردار اکبرخان یک جرگه تشکیل داد که در آن میجر پوتینجر هم حضور داشت. سردار در آن جلسه به قهر شده گفت: "هموطنان من مرا ترک گفته اند و با من خیانت کردند. اگر چه من تا کنون در کشتن وزیرمختار و انهدام اردوی انگلیس مطابق میل و رضای سران کابل عمل کرده ام، مگر آنها باز هم از من حمایت نمیکنند. او سوگند یاد کرد که هر وقت به قدرت برسد، چنان کاری در حق شان بکنم که دیگران از آن یاد بگیرند." (۱۶)

ایر، می افزاید که در تاریخ ۲۵ اپریل قاصدی از لودیانه نامه ای به وزیر اکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد در آن نوشته شده بود که "ده روز میشود که خانواده سردار اکبرخان در هندوستان غذا نخورده اند." بعد از شنیدن این خبر ما همه گفتیم که این یک نامه جعلی و دروغی است. سردار در این باره بالحن خشمین گفت: "خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود بر نمی گردم." بعد مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد، به سخنان قبلی خود ادامه داد و خطاب بمن گفت: در نتیجه شلیک توپهای جنرال سیل تلفات ما بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بود، مگر از اثر مرمی های که از بالا حصار بر ما فیر میشد، تلفات جانی و مالی به قوای ما بسیار کم بود. (۱۷)

بریدمن ایر متذکر میشود که: امشب (۲۱ اپریل) خانم های محمدشاه خان و دیگر سران ملی که با ما یکجاسفر می کردند، خانم ایررا مهمان کردند. به نظر خانم ایر، آنها بسیار مهمان نواز و با مهمان خود بسیار مهربانی کرده بودند. آنها هم لباس های افغانی قشنگ به تن کرده بودند و هم خود آنها بسیار زیبا و جذاب بودند. آنها از خانم ایر، این را پرسیده بودند که در کمپنی شرق الهند مردان کار میکنند یا زنان؟ وقتی جواب شنیده بودند که انگلستان از طرف یک خانم رهبری می شود، بسیار متعجب شده بودند. آنها از کپتان مگ گریگور بسیار می ترسیدند مثل دیوی که در افسانه های کودکان بیان میشود. (۱۸)

قیام محمدشاه خان بر ضد امیر دوست محمدخان:

مرحوم غبار با توجه به سراج التواریخ، می نویسد که: "بعد از مرگ وزیر اکبرخان، محمدشاه خان بابکر خیل از امیر دوست محمد روی گشتاند و در جلال آباد با قوایی که قبلاً به غرض استرداد خاک های شرقی کشور و جلوگیری از نفوذ انگلیس فراهم شده بود، علناً بر ضد امیر دوست محمدخان قیام نمود.

مرگ وزیر اکبرخان تمام مردم و رجال وطن پرست افغانستان را متأثر ساخت، زیرا همه او را مرکز آمال و استقلال کشور می دانستند نه پدر او را که همیشه در برابر تجاوزات انگلیس عقب میکشید. خصوصاً در مرگ وزیر، به غلط افواه شد که امیر او را به واسطه اختلاف نظر سیاسی که بین پسر و پدر وجود داشت مسموم نموده است، لذا موقعیت امیر در نظر مردم تنزل نمود و طرف انزجار عمومی قرار گرفت. امیر فوراً برادر عینی وزیر سردار غلام حیدر خان را که در غزنی مقابل انگلیسها جنگیده بود به عنوان ولیعهد جانشین وزیر اعلام کرد و گفت، او امیر سپاه افغانی و مختار امور دولت و سیاست است. همچنین دو فوج عسکر متعلقه وزیر را با حکومت ننگرهار و لغمان به سردار غلام حیدر خان داد. در حالی که امیر قبلاً عنوان ولیعهدی خود را از ترس اعتراض انگلیسها به وزیر اکبرخان نداده بود.

در هر حال این نقشه امیر عجالاً برای او سودمند افتاد. طرفداران وزیر اکبرخان در دور ولیعهد جمع شدند و اتصالاً او را طبق طرح وزیر به عسکر کشی در سواحل سند و استرداد ولایات افغانی تاکید میکردند. امیر دوست محمدخان هم در زیر فشار افکار و آراء عامه مجبور بود که سر رضایت بجنباند. گرچه هرگز جرئت چنین اقدامی را نداشت، و تنها کسی که به امیر اعتماد نکرد همان محمدشاه خان غلجائی بود که در قلعه بدیع آباد لغمان نشسته و میگفت: امیر دوست محمدخان طرفدار انگلیسها است و لیاقت پادشاهی افغانستان را ندارد. مردمان غلجائی بین کابل و ننگرهار و جبار خیل ها در عقب این مرد ایستاده بودند. پس تصادم بین طرفین حتمی شده بود. این است که امیر در سال ۱۸۴۷ قشونی برضد محمدشاه خان سوق داد، اما در برخورد نخستین قشون امیر در هم شکست. امیر که پادشاهی خود را در خطر می دید، مجدداً در تهیه یک سپاه قوی برآمد و در اپریل ۱۸۴۸ شخصاً با یک قشون منظم و غیر منظم ۲۵ هزار نفری به ولایت ننگرهار مارش نمود.

ولیعهد با سپاهی به لغمان کشید و برادر محمدشاه خان (دوست محمدخان) را در قلعه بدیع آباد زیر محاصره قرار داد. جنگ بین محمدشاه خان و امیر دوست محمدخان و غلام حیدر خان در لغمان طول کشید. در چنین وقتی عبدالعزیز خان جبار خیل که در یک صف با محمدشاه خان بابکر خیل به مقابل امیر می جنگید، از صف محمدشاه جدا شده به امیر پیوست. (۱۹) این حرکت قوای محمدشاه خان را در هم شکست و او منهزماً به کوه کاشمن کشید، اما امیر شخصاً تعقیب کرد و کاشمن را محاصره نمود. دوست محمدخان که از شکست برادر شنید، دل از دست داد و قلعه بدیع آباد از طرف ولیعهد مسخر گردید. دوست محمدخان توانست خودش را در کاشمن نزد برادر برساند. چون دفاع از یک کوه بی غله و دانه ممکن نبود، محمدشاه خان به ناچار با اهل و عیال خود از کاشمن به فراچگان رفت و به جبال دست نارس بین لغمان و نورستان پناهنده شد. (۲۰)

بدینصورت داستان قهرمان دیگری پایان یافت. یاد این مرد مبارز و دلیر گرامی باد
پایان ۲۰۰۸/۱۱/۱۵

رویکردها:

- ۱- حمید کشمیری، اکبرنامه، صص ۱۳۷-۱۳۸
- ۲- غبار، در مسیر تاریخ، ص ۵۴۶، سراج التواریخ، ج ۱، صص ۱۸۳-۱۸۵
- ۳- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۱، صص ۱۸۵، ۱۸۳، بالا حصار کابل، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۳۴
- ۴- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۰۹
- ۵- موهن لال، همان اثر، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۳۰
- ۶- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۳۱
- ۷- میرزا علیقلی، همان اثر، صص ۱۱۰-۱۱۲
- ۸- سیدقاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۱۱، موهن لال نیز مینویسد که: ".... جگرن مگریگور، نماینده سیاسی نیز با محمدشاه خان غلزائی مذاکرات انجام داده و مبلغ دولک روپیه برای رهائی اسیران به او وعده داده بود. من به صالح محمد (بیست هزار روپیه) و به سید مرتضی شاه (پنجهزار روپیه) وعده داده بودم." (زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۰)
- ۹- برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، صص ۱۸۴-۱۸۵
- ۱۰- همان اثر، ص ۱۸۵
- ۱۱- همان اثر، ص ۱۹۰
- ۱۱- همان اثر، ص ۱۹۵
- ۱۳- همان اثر، ص ۲۱۷
- ۱۴- همان اثر، ص ۱۹۹
- ۱۵- همان اثر، ص ۱۹۹
- ۱۶- همان اثر، ص ۲۰۴
- ۱۷- همان اثر، ص ۲۰۷
- ۱۸- همان اثر، ص ۲۰۴
- ۱۹- بنابر سراج التواریخ، علت پیوستن عبدالعزیز خان جبار خیل به امیر از اثر نامه ای بود که خواهرش (حرم امیر میشد) به او فرستاده بود و او هم بنابر همان نامه از صف محمدشاه خان برید و به امیر پیوست و عفو شد و قلعه بدیع آباد به دست ولیعهد افتاد. (ص ۲۰۲)
- ۲۰- غبار، در مسیر تاریخ ص ۵۷۷، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۲ ص ۲۰۲